

## میثم ریاحی

### از هزاره‌ها با خوشه‌ای آبی

۱

خاتون

نه روی مس

این جا روی هرچه بادآباد

قدم می‌گذارد و

فریاد می‌زند برای باد و همهمه‌های گیلاس

تا خروس

در حوصله‌ی زاغ

گم شود با باران

و پروردگار

که نه آدم است و نه ستارگانِ نمِ دیوار

نماند در باغ

نوایش سایه باشد

ریسمان

و مرگ

۲

در اتاق

نور بالینم را

تاریک می‌کند

و خاتون

ناراحت برنج

نگران شاهزادگانِ نان

و الفبای برکه

آه

الماس در مهتاب

چشم در چشم خواهرم دارد و ماه

۳

تلاطم

با نکات کف

طلوع در ناخن هایمان دارد

این جا

جاده

با آداب ارتکاب

گیسوئانمان را پاشید

۴

گاه دلم نمک می‌خواهد

و کویر از ابعاد ارتفاع

ای انحنای کشیده در دریا

با پروردگار راش

ریسمان را بیاور

۵

خاتون در ابتدای شب نشسته است

و غریبانه آسمانش را

در تنور

فرینه می‌کند

۶

خاکسترِ صدف

انتهای اشک بود

خاتون

خاک است

و در دهان آب می‌شود